

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه آقایان گفتند که وجوب مفاد صیغه نیست لغتا مفاد صیغه ای افعال نیست و بعد ایشان وارد می شود به اینکه بله مفاد صیغه ای افعال و حکم عقل عرض کردیم اصلا البته این که ایشان می گوید نیست این طور نیست حالا عده ای از آقایان اصولیین متاخر ما دیگر نمی خواهیم اسم ببرم خیال می کنند مثلا صیغه ای افعال فقط یعنی وجوب فقط بعث است چیز دیگری ندارد فرض کنید ذمه ندارد خارج وقت نباید قضا بکند قضا به امر جدید است این آثار قانونی اینها این معنای لغوی در ذهنشان بوده چون در معنای لغوی این جوری است وجوب فقط بعث است یعنی وقتی می خواهد وادار بکند واداشتن می خواهد وادار بکند یک نفری را که از اتاق این به او می گوید برو بیرون این برو بیرون در زبان فارسی از آن این جوری می فهمیم دیگر آن وقت این نتیجه این طور می گیرد که وجوب در شریعت مقدسه فقط بعث است هیچ کدام از آن آثاری را که هست بار نمی کند عرض کردیم نکته ی اساسی این است وجوب یک اصطلاح قانونی است و دارای آثار خاص است .

یکی از حضار : بعث یعنی فقط حکم تکلیفی است ؟

آیت الله مددی : بله فقط تکلیف صرف دارند بعضی آقایان که وجوب فقط تکلیف صرف است این در حقیقت همین معنای لغوی است .

من عرض کردم همین پریروز تازگی عرض کردم که چند تا فضا فرض کردیم یکی از فضاها لغوی بود اینها خیال می کنند مثلا در لغت چون افعال برای بعث است پس وجوب هم به معنای بعث است آثار دیگر را نگاه نکردند عرض کردیم این طور نیست در صحیح وجوب در لغت به معنای واداشتن است این هست نمی شود انکار کرد چون عرض کردیم حکمت بعث که آقایان اصطلاحی دارند آن حکمت بعث، حکمت بعث قطعا اقتضاء می کند لفظی را برای معنا ، این معنا که احساس می کنیم ما داریم در زندگی مان می خواهیم مردم را وادار به یک کاری بکنیم داریم این احتیاج در زندگی هست .

چون در زندگی هست باید لفظی را مناسب او قرار داد که عرض کردیم در لغت عربی این طور در لغت فارسی این طور لغات دیگر بعضی از لغات گفته شده حتی ماده را عوض می کنند یعنی در لغت عربی فقط هیات را عوض می کنند در لغات دیگر نه ماده را هم عوض

می کنند مثلا فاعل یک لفظ به کار می برند مفعول لفظ دیگر ضارب یک لفظ به کار می برند مضروب لفظ دیگر هست دیگر لغات مختلف است حالا بررسی لغات که کار این جا نیست لکن در لغت عربی بعث هست اما این قانون نمی شود .

عرض کردم اینها توجه نکردند نکته ی اساسی قانون ما آثار قانونی است اینها خیال کردند همین که بعث کرد تمام شد نه این تمام نمی شود فرض کنید می گویند آقا شما ساعت ۸ بیا مطببت اگر نیامد آیا این مطبش را تعطیل می کنند غرامت مالی از او می گیرند زندانش می کنند اینها آثار قانونی است این آثار قانونی از واداشتن در نمی آید دقت کردید چه می خواهم بگویم این آثار قانونی توجه نشده به این مطلب چرا توجه نشده ؟ چون غالبا تصور عمومی همان عبد و مولی بوده همین که مولی عبدش را وادار می کند یک کاری را انجام بدهد . دقت می کنید ؟ اصلا ذهنیت ، ذهنیت عبد و مولی است مولی عبدش را وادار می کند به یک کاری .

و عرض کردیم این ذهنیت کلا غلط است اصلا تفسیر قانون به عبد و مولی از جهات مختلف نه از جهاتش را تازگی شرح دادیم دیروز عرض کردیم . در قصه ی عبد و مولی عبد به تمام شؤونش ملک مولاست بدنش ملک مولاست و روابط عبد و مولی در طول تاریخ و در جغرافیای زمین مختلف بوده بعضی ها عبد را می کشتند تکه تکه می کردند مثلا یا در آب جوش می انداختند الی آخره بعضی ها هم نه بعضی از عبید بودند که تدریجا اصلا امیر شدند همین محمود غزنوی پدرش عبد بود دیگر سبکتکین به اصطلاح طبیعتا به مقامات بالا رسیدند قابلیت داشتند به مقامات وزارت و اینها رسیدند با قابلیت هایی که داشتند .

خود زید به اصطلاح زید معروف البته پسر امیر بود پسر امیر غسان بود آن وقت این چون در جنگ شرکت برده شده بود با او معامله ی عبد می کردند شاهزاده بود اما او را به چشم عبد نگاه می کردند بعد هم خوب مثلا داماد حضرت عبدالمطلب شد به اصطلاح دختر چشم داماد عبدالمطلب است عبیدالله و عبدالله پسر این زینب دختر چشم ، خوب می گویند او بدش می آمد که این شوهر من یک عبد است با اینکه می گویم یک شاهزاده بود عبد هم نبود و در کارهای مهم با رسول الله تنها صحابی است که اسمش در قرآن آمده ما از صحابه کسی نداریم اسمش در قرآن آمده باشد الا همین زید فلما قضی زید منها وطئا زوجناکها خیلی ، تنها صحابی است که اسمش در قرآن خوانده می شود ، غیر از ایشان نداریم متاسفانه عبد است اما عبد به این معنا اساسا شاهزاده بود لکن این خودش یک فرهنگ معینی بود .

بله حتی جزو این فرهنگ هایشان این بود که عبد را نسبت نمی دادند نمی گفتند زید پسر حارثه حالا می گفتند زید بن حارثه پدرش امیر غسان بود لکن زید می گفتند مثل یاسر ، یاسر بن فلان نمی گفتند ، عمار چرا عمار بن یاسر چون آزاد بود اصلا یکی از فرهنگ ها این بود که اگر کسی عبد بود یا امه بود اسم بنت فلان یا ابن فلان نمی گفتند حالا یک فرهنگی بود در آن زمان که حاکم بود . و یکی از راه های شناخت این که این عبد هست یا نه یکی اش هم همین است .

مثلا ما یک شخصی داریم همین حسن بصری معروف این پدرش عبد بود ولو شخصیتی بود یسار به حساب لکن در کتب اهل سنت خیلی ها دارند الحسن ابن ابی الحسن یکی از راههایی که عبد را می خواستند بیان بکنند حسن پسر پدرش ، پسر پدرش کنایه از اینکه این عبد است این را اگر دیدید جایی فلان ابن ابی فلان یک روایتی هست در تعقیبات نماز حلقام بن ابی الحلقام این عبد است علامت عبودیت است هر کسی این یک اصطلاحی است چون اصطلاح را آشنا نیستند آقایان من گفتم شرح بدهم چرا چون اسم پدرش را نمی بردند اصلا خود زید هم غالبا بدون اسم پدر است چون عبد بود عرض کردم اسمش حارثه است مثلا یاسر پسر کیست نمی گفتند سمیه مادرش دختر کیست نمی گفتند این رسمش نبود بنت فلان .

یکی از شؤنی که در عبد بود در دنیای اسلام این بود که برده را به اسم پدرش نمی خواندند با اینکه حالا یسار خودش مرد صاحب نفوذی هم بود چون یسار جزو سبی اهل عین التمر است یک وقتی راجع به عین التمر صحبت کردم سبی عین التمر کسانی که در عین التمر اسیر شدند اینها ۴۰ - ۳۵ نفر بودند اینها بچه بودند اما بچه های تیزهوشان بودند در یک مدرسه ای حتی در مدرسه را هم قفل کردند که کسی اینها را نگیرد بالاخره در را شکستند و رفتند داخل و اینها را گرفتند .

عین التمر را خالد در زمان ابوبکر به اصطلاح اسیر کرد داشت می رفت به طرف شام از عراق رد می شد عین التمر الان هم هست جای معروفی است نزدیک کربلا ، همان عین التمر ، این ها را به اصطلاح برده بردند مدینه اولین کسانی که در اسلام به عنوان برده وارد مدینه شدند همین ها هستند سال ۱۲ هجری تا قبل از آن کسی برده در اسلام نبود اولین بردگانی که در اسلام وارد مدینه شدند همین ها بودند و خیلی هم مردمان با استعدادی هستند خیلی فوق العاده اند و مردمانی هستند که در تاریخ اسلامی و در فرهنگ اسلامی خیلی تاثیر گذارند خیلی ها توجه ندارند تاثیر شدیدی دارند اینها سبی عین التمر و این عرض کردم چند بار رویش کار بشود واقعا پیدا بشود اسماء اینها دقیقا پیدا بشود خیلی تاثیر گذار بودند .

خود پسرش حسن بصری خیلی تاثیر گذار است فوق العاده اکثرش هم مراسیل است لکن می گویند مراسیل حسن بصری از مسانید دیگران بهتر است خوب مرد فوق العاده ای هم هست انصافا شخصیت فوق العاده ای است یکی ایشان حسن بصری یکی هم محمد بن سیرین آن هم سیرین هم سبی عین التمر است این پسرش یسار است آن هم سبی عین التمر است هر دوی شان پدرانشان جزو اسرای عین التمر عراق هستند کربلاء هستند .

یکی از حضار : فرزندانشان تاثیر گذار بودند یا خودشان ؟

آیت الله مددی : خودشان تاثیر گذار بودند لکن بیشترین تاثیر را در این دو نفر بچه ها دارند .

و لذا عرض کردیم احتمالا این بحثی است که الان در وضوء پیغمبر چطور شد که شستن پا جا افتاد احتمالا برای حمران غلام عثمان باشد این حمران هم سبی عین التمر است . که پا را بشوید بهتر از این است که پا را مسح بکنیم حالا یک شرحی دارد احتمالا زیر سر این است حمران نامی بوده تصادفا حمران یعنی قرمز خیلی مو بور بوده خیلی هم شیطان بوده حتی حد فلان بر او جاری می کنند در مدینه . علی ای حال ایشان غلام عثمان است احتمالا این بازی را این درآورده است این سبی عین التمر و الا این سنت پیغمبر را عوض بکنند این کار آسانی نبود که به این زودی بتوانند سنت پیغمبر را عوض بکنند .

علی ای حال این تاثیراتی است که این افراد در دنیای اسلام گذاشتند و صحبت هایش هست دیگر حالا من وارد بحثش نشوم .

یکی از حضار : یسار که پدر برای چه ابن سیرین به او می گویند پس ؟

آیت الله مددی : آن یکی را اسم می برند .

یکی از حضار : فرمودید یسار پدر این است

آیت الله مددی : پدر حسن است ، ابن سیرین پدر محمد است ،

یکی از حضار : محمد بن سیرین شما محمد بن یسار گفتید

آیت الله مددی : حسن پدرش یسار است ، محمد پدرش سیرین است اگر من بد گفتم درستش کنید ، محمد پسر سیرین است حسن

پسر یسار است دو نفر هر دو اهل بصره اند و مقارب هم هستند لکن در بصره حسن بیشتر تاثیر دارد . خیلی فرد فوق العاده ای است .

طبعا عرض کردم صوفیه احادیثی دارند که حسن خرقه را از امیرالمؤمنین گرفته در طرق صوفیه اکثر خرقه به حسن عن علی برمی گردد

دروغ است اصلا این ، این چون امیرالمؤمنین را ندیده که بخواهد حالا خرقه را از ایشان بگیرد و در کتبی که ضد صوفیه نوشته حضرت

گفتند لكل امة سامری و انت سامری هذه الامة این هم دروغ است هم این طرفی دروغ است هم آن طرفی دروغ است . هم آن که به نفع

حسن بصری گفتند خرقه را گرفتند آن هم دروغ است و هم اینکه حسن بصری را حضرت فرموده باشند تو سامری هستی و چنین و چنان

آن هم دروغ است هر دویش دروغ است .

سرش هم این است که ایشان سال ۳۹ اصولا از خوزستان به بصره آمد ، سال ۳۹ اصلا امیرالمؤمنین ندیده ایشان را ، ایشان امیرالمؤمنین

را درک نکرده ، امیرالمؤمنین هم بعد از سال ۳۷ که آمدند برای جنگ جمل دیگر به بصره نیامدند لذا عرض کردم یک دفعه ی دیگری هم

عرض کردم چون مرد باهوشی بوده در این قضایا نمی گوید مثلا سمعت علیا یخطب بالبصرة ، می گوید خطبنا علی بالبصرة خطبنا دقت

می کنید ؟ این مطلب را از کسی دیگری نقل می کند نمی خواسته بگوید که فلانی برای من نقل کرد آن طرفش هم نمی خواسته بگوید که مبتلا

بشود خودش هم که نشنیده آن وقت کلمه‌ی خطبنا امیرالمؤمنین براهل اهل بصره این جور صحبت کرد دقت می‌کنید آدم خیال می‌کند خودش شنیده ، خودش نشنیده نه .

یکی از حضار : خرقه‌اش را هم شاید همین طوری گرفته مثلا واسطه را حذف کرده است .

آیت الله مددی : بله .

علی ای حال در اسانید اهل سنت چون این کتاب طرائق الحقائق اسمش را شنیده باشید به فارسی سه جلد است برای همین طرق اهل سنت است تصوف است و انصافا فوائد متفرقه‌ی زیاد دارد به استثنای چیز شیرازی .

علی ای حال در آنجا کتاب‌های زیادی دارند غالبا اهل صوفیه مخصوصا متاخر غالبا دارند سلسله‌ی سند دارند که او خرقه را از چه کسی گرفت ، دیگری از چه کسی گرفت ، خود صفی علیشاه دارد در این شعرهایش مرتب می‌گوید که از چه کسی گرفته زیاد هستند ما شاء الله این قدر ریختند .

یکی از حضار : استاد در معجم رجال شیعه مخالفت شدید ایشان را با امیرالمؤمنین نقل می‌کند در معجم رجال

آیت الله مددی : بله که انت سامری هذا ، این هم دروغ است اصلا ندیده امیرالمؤمنین را ندیده است اصلا با هم روبرو نشده‌اند.

البته اینکه ایشان مثلا در این خط نیست و اصولا اصطلاحا این طور است خط بصره در مقابل خط کوفه است اصطلاحا اصولا چون در بصره سنی‌ها قوی‌تر بودند در کوفه شیعه قوی‌تر بود ، لذا در بصره شیعه در اقلیت بودند اما در کوفه شیعه در اکثریت بودند مثلا حالا این اختلاف بین این دو شهر یک مقدارش هم مذهبی بود بعدش هم نحو کوفه را بیشتر نحو شیعی حساب می‌کنند نحو بصره را بیشتر نحو سنی حساب می‌کنند اختلافاتشان زیاد است بین دو شهر علی ای حالا وقت را به این حرف‌ها نگذرانیم ، غرضم این است که این مطلب که بخواهیم لغوی حساب بکنیم نه .

بعد مرحوم نائینی می‌فرمایند ما یک توضیحی برای حقیقت وجوب و استحباب بدهیم عرض کردم نکته را عرض کردم در کتب در سطوح

اهل سنت شرح وجوب و استحباب جای یک فصل معینی است اینجا ذیل بحث صیغه‌ی افعال است این از اصطلاح فنی کتاب‌های اهل سنت همه‌شان نه این خارج است چون آنها فصل خاصی قرار دادند اینجا بحث ضمنی شده و طبیعتا چون بحث ضمنی است خیلی حقیقت داده نمی‌شود یعنی خیلی رویش کار خاص نمی‌شود اینجا نه یک فصل خاصی را قرار دادند آنجا بیشتر روی مطلب چکش کاری می‌شود .

ربما قيل بان الوجوب عبارة ان الاذن في الفعل مع المنع من الطرح اين هم يك اصطلاحی شده كه وجوب يك حقيقت مركب است از اذن در فعل و منع از طرح و الاستحباب عبارة عن اذن في الفعل مع الرخصة فيكون كل من الوجوب الاستحباب مركبا اصطلاحی شده كه اين عرض كردم اين مشكل اساسی ما يكي اينكه اصطلاحاتی كه در چيز هست در قانون هست چون آن وقت بيشتر ببينيد مثلا مرحوم آقا ضياء می گويد كه حكم تكلیفی ابراز اراده است می گويد حكم تكلیفی جعلی نیست مولی ابراز اراده می كند اراده امر تكوینی است ابراز هم امر تكوینی است جعل چه شده مولی می گويد آب می خواهم برو آب بياور ابراز اراده کرده است درش جعل ندارد .

ايشان در باب حكم تكلیفی منكر جعل است چرا چون ابراز اراده است يا ارادهی مبرز است حالا هر دو تعبیر شده حكم را ارادهی مبرزه يا خوب ابراز اراده تا آن اراده قوی نباشد تا آن اراده لازم الاجراء نباشد چه ارزشی دارد ابراز اراده حل مشكل نمی كند .

يك كتاب من مرحوم آقا ضياء گفتيم در بحث وضع ايشان می فرمايند به اينكه ملازمه ای بين لفظ و معنا ملازمه ذاتی است اما لفظ اختیاری است لفظ طرفین ملازمه اعتباری است . يعنی بين شنیدن لفظ آب و خطور معنا اين ملازمه اش ذاتی است اما اينكه ماء بگویند يا آب بگویند يا يك لفظ ديگر بگویند اين اعتباری است اين كه به ازاء آن جنس آن جسم خارجی لفظ آب را قرار بدهند اعتباری است خوب همه ی آقایان به ايشان اعتراض كردند هر كسی بعد از آقا ضياء آمده به مرحوم آقا ضياء اعتراض کرده كه آقا يعنی چه ملازمه ذاتی است اما طرفین ملازمه جعلی است يعنی می تواند لفظ آب را برای نان قرار بدهد نان را برای آب قرار بدهد والی آخره .

ما عرض كرديم من فكر می كنم خدا رحمت كند مرحوم آقای بجنوردی استادمان رضوان الله تعالى عليه می فرمود آقا ضياء فلسفه نخوانده بود اما از بس با هوش و با استعداد بود مطالب فلسفی را با اصطلاح نمی گفت خودش جعل اصطلاح خودش ابداع می كرد مقيد به اصطلاح فلاسفه نبود چون خیلی با استعداد قوی بود رضوان الله تعالى عليه من فكر می كنم مراد آقا ضياء همين انگيزه های شرطی شده باشد كه بعد در كتب روانشناسی هم آمده است .

چون می دانيد در انگيزه های شرطی شده اين يك امر ذاتی است يعنی غريضي است ذاتی ايشان يعنی غريضي يعنی انسان روی غريضي خودش و اين امر غريضي عرض كرديم اختصاص به انسان دارد در حيوان هم جاری است ، حيوان روی غريضي خودش يك غريضي ای دارد بين دو چيز كه ربطی به هم ندارند علتی هم به هم ندارند رابطه برقرار می كند همين قصه ی سگ بود كه زنگ می زد و بزاق دهانش جاری می شد حالا ممكن است با زنگ زدن ممكن است با چراغ قوه ، با چراغ قوه كه بيايد بين اين ترشح بزاق با نور چراغ رابطه برقرار كند دقت می كنيد ؟ طرفین اختیاری است اما اصل ، دقت كرديد ؟ من فكر می كنم آقا ضياء با فكر خودش رحمه الله به اين مساله رسیده بود اما تعبیر

ایشان این بود این ذاتی مرادش غریضی یعنی جعلی نیست ، این ذاتی ایشان هم که ایشان فرموده ذات انسان نیست برای حیوان هم هست اصولا حیوان اینطوری است ادعا شده گیاه هم تا حدی این طور است حالا من دیگر وارد گیاه شناسی نشوم که باز عالم دیگری دارد .

علی ای حال این یک بحث دیگری است دقت کردید من فکر می کنم مرحوم آقا ضیاء اینکه ابراز اراده کرده مثل حرف همین مردک کیست کتاب همین که کتاب چیز نوشته قرارداد اجتماعی روسو ، آن می گوید قانون قرارداد اجتماعی است ببینید این را بحث کردند خیلی خوب قرارداد اجتماعی این قوت اجرایش از کجا می آید خود غربی ها هم اشکال کردند .

لذا الان در جوامع بسیار سنگینی از بشر اصلا با قرارداد اجتماعی قائل نیستند مثل فرض کنید چین که با یک میلیارد و چهارصد میلیون جمعیت اینها قائلند که حزب باید بیاید ، حزب باید حاکم باشد این قدرت حزب است که پشت سر اوست لذا یک انتخاباتی انجام می دهند اما تعیین اینها به دست حزب است حزب انجام می دهد این خودش یک بحثی است اصولا در مسائل اجتماعی هم هست این شبیه ابراز اراده ای است که آقا ضیاء گفته است .

می گویند قرارداد اجتماعی بنفسه کار ژان ژاک روسو بود ، قرارداد اجتماعی بنفسه ، خیلی من فکر می کنم آقا ضیاء یک چیز عجیبی است در این جهت که بعضی از مطالبی را که غربی ها گفتند ایشان ظاهرا همان را درک می کرده اما اصطلاح خاص خودش ابراز اراده ، ابراز اراده شبیه قرارداد اجتماعی است دیگر ابراز اراده امر فردی است قرارداد اجتماعی امر اجتماعی فرق این دوتا با هم دیگر این است .

ما یک قرارداد با هم می گذاریم می شود قانون این می گوید ابراز اراده که می شود وجوب حکم می شود به نظر من خیلی شبیه قرارداد اجتماعی روسو است این حرف ابراز اراده ای که مرحوم آقا ضیاء دارد . مشکل در اینجا است اول این اراده را چه کسی ابراز می کند ؟ آیا این اراده را یک شخصی که هیچ نیروی اجرایی ندارد ابراز بکند اثر دارد یا نه بعد هم ابراز اراده به تنهایی حتی از مولی کافی نیست باید آثار آن ملاحظه بشود آن آثار مختلف است پس می شود جعلی ، وقتی آثار مختلف شد پس می شود جعلی دیگر این که شما می گوید ابراز اراده این یک امر تکوینی است بله ابراز امر تکوینی است اراده هم امر تکوینی است این را که نمی شود انکار کرد لکن ابراز اراده قانون نیست .

ایشان فقط ظاهرا ذهنیتش بیشتر در عبد و مولی بوده یعنی همین که مولی ابراز کرد تمام شد و از آن طرف هم به لحاظ آثار دست مولی باز است هر چه بخواهد آثار بار می کنیم پس در باب مبانی عرض کردیم یکی از نکاتی که در باب عبد و مولی هست این است که اصولا عبد باید اراده ی مولی را انجام بدهد حالا اگر انجام نداد ممکن است کتکش بزنند ممکن است مثلا غذا به او ندهد ممکن است مثلا در یک چاهی او را آویزان بکند آن دیگر اراده ی مولی است دقت کردید ؟ این را ملتفت شدید چه شد این یک مجموعه ای از این فکر یعنی

متأسفانه آن بحثی که من می‌گویم رابطه‌ی عبد و مولی این خیال نکنید در اصل اینکه مثلاً این طور که لفظ گفته است و مراد نه این در تمام خصائص این اراده‌ی عبد و مولی .

فرق مبنای قانونی که ما یک مبنای خاصی قرار دادیم با مبنای عبد و مولی فروع زیادی است اینطور نیست که یک فرع باشد و اصل آن نکاتش هم این است عبد بدنش ملک مولا است . مثلاً همین مساله‌ی مقدمه‌ی واجب خوب این خیلی امر طبیعی است دیگری مثلاً امر به شیء مقتضی نهی از ضد است این‌ها چیزهایی نوشتند که فعل شیء مقدمه‌ی ترک ضد ، ترک ضد مقدمه‌ی ... از این حرف‌هایی که در ... این به نظر من نبوده اصل مطلب همان عبد و مولی بوده است ببینید مولی به عبدش می‌گوید برو نان بخر عبد نشسته مشغول نوشتن یک نامه‌ای است به او چه می‌گوید ، می‌گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر یعنی کانما در ذهنش این است که اگر برو نان بخر هیچ کار دیگری نکن نامه ننویس نخواب نماز هم می‌خواند می‌گوید مگر به تو نگفتم ببینید مثلاً من تصورم این است اینکه می‌گویند امر به شیء مقتضی این چیزهایی که نوشتند در کفایه اینها بعد آمدند یک رنگ و بوی فلسفی به آن دادند که فعل شیء مقدمه‌ی ترک دیگری است ترک شیء مقدمه‌ی ضد و الی آخره حالا این مقدمه از طرفین ثابت است از طرف واحد این ظاهراً حرف‌های بی‌اساسی باشد که بعد پیدا کردند اصل مطلب روشن هم هست به او می‌گویید ببینید دقت کنید نمی‌گوید چرا خوابیدی می‌گوید مگر به تو نگفتم برو نان بخر ، روشن است دیگر یک مثال کاملاً عرفی و روشن حالا در کتب اصول آمده چقدر پیچاندنش اصل مطلب آن بوده تفکر ، تفکر عبد و مولی بوده

الان نظام قانونی می‌گوید خیلی خوب تو گفتی برو نان بخر یک عنوانی دارد فرض کن کتاب می‌نویسند عنوان این است این اگر اشکال بکنید روی نوشتن اشکال نکن روی نماز خواندن اشکال نکن اینها آمدند گفتند روی نماز خواندنش هم اشکال می‌کند گفتم برو نان بخر چرا نماز می‌خوانی ؟ پس اگر نماز خواند نمازش هم باطل است دقت می‌کنید چه می‌خواهم عرض کنم ؟

آنها آمدند در عهد در تفکر قانونی گفتند نه آن که قانون است همان است که ابراز کرده ابراز چه کرده گفته نان بخر به او نگفته نخواب به او نگفته مثلاً نامه ننویس در باب قانون آن چه که ابراز می‌شود قانونی می‌شود ما دنبال او هستیم به او گفته برو نان بخر نگفت سوار ماشین بشو حالا بازار دور است ناوایی تا بروی مثلاً به او گفت که آقا برو نان بخر نرفته می‌گوید چرا نرفتی می‌گوید ماشین روشن نشد هر کار کردم ماشین روشن نشد ببینید کانما در ذهنش این بوده که نان بخر یعنی این مقدمه را هم انجام بده دقت کردید ؟ این سه تا ملازمه‌ی حالا چهار تا گفتند ما گفتیم سه تایش ملازمه است چهار تا نیست این سه تا ملازمه‌ای را که آقایان به اسم ملازمه و عقل و ... از این حرف‌ها گفتند ملازمه‌ی متغیر مستقل عقلی اینها همه مطلب عرفی است عرف عبد و مولی است .

یعنی می گوید آقا شما یعنی در ذهنش این است که اگر بروم نان بخرم ماشین را روشن است با ماشین بروم مثلا دکان نانوايي دور است نمی توانم پیاده بروم می گوید چرا نرفتی نان بخری می گوید ماشین روشن نشد هر کاری کردم روشن نشد . تعلیم می کند به ترک مقدمه کانما در ذهنشان این طور بوده در مساله ی نهی در امر به شیء مقتضی نهی و اینها و همچنین در مساله ی اجتماع امر و نهی اصولا تصور کلی شان این است این تصور کلی هست .

و اینها در مثلا مواد قانونی مهم ترین نکته ای که در بحث مقدمه ی واجب از نظر قانونی هست این است که گفته برو نان بخر نگفته سوار ماشین بشو نگفته از یک راه معین برو آن ها می گویند نه وقتی گفت برو نان بخر فرض کن مثلا ایشان گفت برو نان بخر دو تا خیابان هست به بازار منتهی می شود در یک خیابانی تو هیچ وقت تو بینید کلی هیچ وقت تو از این خیابان عبور نکن ، هیچ وقت تو از این خیابان عبور نکن حالا به او گفت برو نان بخر می آید از این خیابان عبور می کند مولی مواخذه اش می کند که تو چرا رفتی این کار را کردی گفتم هیچ وقت از این خیابان عبور نکن اما در نظام قانونی این را حساب نمی کنند می گوید تو گفتی برو نان بخرم نان خریدم آن یک تکلیف است از این خیابان عبور نکن برو نان بخر دقت کنید تکلیف به مقدار ابراز است ، این که می گویند آن ها که قائل به اجتماعند نکته ی اساسی شان این است دیگر دقت کردید ، خیلی راحت مساله ی اجتماع امر و نهی هم حل شد آن می گوید تکلیف ما قانون مداریم تکلیف در قانون به مقدار ابراز است ابراز برو نان بخر در این ابراز نخوايیده از این خیابان رد نشو آن یک تکلیف دیگری است گفته از این خیابان رد نشو .

یکی از حضار : هیچ ربطی به هم دیگر ندارند ؟

آیت الله مددی : ربطی ندارند .

اینهایی که قائل به اجتماعند یکی از حرف هایشان این که مخصوصا کسانی که قائل به خطابات قانونی هستند حرفشان همین است خوب اینها هم توجه نکردند دقت کردید حالا

یکی از حضار : اگر راه بسته باشد بعد دولت گفته باشد بیايد راه پیمایی خوب کسی از این خیابانی که بسته رد بشود بیايد راه پیمایی جریمه اش هم می کنند راه پیمایی بیايد فرض کنید یک جایزه هم به او بدهند .

آیت الله مددی : بله .

یا مثلا به اینکه به قول ایشان مثال دیگر ایشان دو تا راه است یکی گفته هیچ وقت از این راه نرو تصادفا آمد برود نان بخرد آن راهی که مجاز بود بسته بود فقط این راه می تواند بگوید آقا چون این راه بسته بود من نرفتم . چون آن راه دیگری که گفتم نرو من هم نرفتم از آن راه این راه هم که بسته بود . ببینید در این مسائل خوب دقت بکنید اینها نکته اش نکته ی عبد و مولی است .

نکته‌ی عبد و مولی هم همین نکته‌ی اساسی است که عبد به بدن خودش ملک مولاست ، یعنی بدن عبد ملک مولاست . لذا نمی‌تواند کاری را انجام بدهد که مورد نظر مولا نیست اصلاً نمی‌تواند این کار را انجام بدهد مبعوض مولا ، بلکه آقایانی که قائل به خطابات قانونی شدند این راهی را که ایشان فرمودند همان راهی است که من عرض کردم این راهی است که ما که قائل به خطابات قانونی شدیم گفتیم ممکن است همین نتیجه‌ی امتناع را بگیریم حتی به خطابات قانونی کسانی که قائل به خطابات قانونی هستند اجتماعی هستند دیگر ما گفتیم ممکن است اصلاً این خطابات قانونی

من در اصول چندین مساله را متعرض می‌شود شاید در طی یک ماه کل اصول را یک بار می‌گوییم برای اینکه تکرار بشود در ذهن ما عرض کردیم درست است باز به عکس این مطلب در کلمات عبد و مولی ، مولی رابطه مطرح نیست صبح یک چیز می‌گوید ظهر یک چیز دیگر می‌گوید ، می‌گوید حالا این با کلام صبح ، می‌گوید صبح یک مطلب دیگر گفتیم حالا چیز دیگر می‌گوییم اما در قوانینی یکی از نکاتی که در قانون هست که این هم جعلی نیست این خود لازمه‌ی عقل عملی است چون قانون از مظاهر عقل عملی است چه می‌گویند نظام مدن چیست ؟ سه تاست به حساب عقل عملی منظر سیاست المدن و تدبیر منزل و اخلاق این در عقل عملی که تدبیر سیاست مدن باشد خود این یک روابطی دار قانون به هم خودش پیوستگی دارد نه بحث عبد و مولاست یک پیوستگی قانونی هست این پیوستگی قانونی مطلب دیگری است .

و آن اینکه قانون به یک چیزی گفت و از یک چیزی نهی کرده خود قانون خود به خود به طور اتوماتیک تغییر پیدا می‌کند یعنی خود قانون نمی‌آید جایی که قانون نهی کرده شامل بشود دقت کردید ؟ اگر گفت نماز بخوان از آن طرف هم گفته غصب نکن دیگر نماز بخوان اطلاق ندارد برو در زمین غصبی ، این مراد ایشان این بود این مطلب را من گفتم ما ممکن است که قائل به خطابات قانونی باشیم اما مطلب به هر حال فیکون ، و اما کان التفصیل بذلک واضح الفساد لوضوح البساطة مفهوم الوجود والاستحباب این مفهوم‌ها را گرفتن اینها روی نظام قانونی جور در نمی‌آید . عدل عن ذلك المتأخرون وجعل المایز بینهما بالشدّة والضعف وقالوا ان الوجوب والاستحباب حقيقة واحدة مقولة بالتشکیک ، اعتبارات قانونی درش مقوله‌ی تشکیک و نمی‌دانم مرتبط و این حرف‌ها درش نمی‌آید والوجوب عبارة عن الطلب الشدید والاستحباب عبارة عن الطلب الضعیف الى آخر

ان شاء الله فردا تمام می‌کنیم چند روز است که تمام نمی‌شود مطلب ایشان ان شاء الله فردا تمام می‌کنیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين